

گردآورنده : محمد حسین تسبیحی

لطائف و ظرائف

اعتراف شیر فروش

شیر فروشی شرح می داد که من پنجاه گاو ماده دارم و روزی یک خروار و نیم شیر از آنها به دست می آید . پرسیدند ؟
از این یک خروار و نیم چه قدرش فروش می رود ؟ گفت :
تقریباً دو خروار شیر فروخته می شود و بقیه را به ماست تبدیل می
کنیم !
لبخند

جمع های صحیح

ای دوست در این شهر منم از شعرا !
شادم که ادیبی شده ام ازاد باها !
ماییم فقیری به در خانه حسنت
یک بوسه بکن نذریکی از فقراها !

هر روز دویدیم به هر کوی و ندیدیم
یک رنگ رفیقی زمین رفقاها !
بر هر که رسیدیم دم از علم زد ، اما
هنگام عمل بود یکی از سفهاها !

با آنکه فضولی است ولی فاش بگویم
 از فضل جدایند گروهی فضلاها !
 گر چشم خرد باز کنی نیک بینی
 دیوانه بسیار ، میان عقلاها !

ای دوست اگر راحت دنیاست مرادت
 عاقل شو و بگیریز ز دست حمقاها !
 هر شاعر خالی ز شعور ، از شراناست
 هر مرد جعلنق نشود از شعراها !
 (مهدی سهیلی)

دولت ندهد خدای، کس را به غلط

بدر جاجرمی که از شاعران مشهور زبان پارسی است. در عهد دولت
 خواجه بهاء الدین صاحب دیوان به اصفهان رفت و روزی این رباعی را گفت
 و به نزد او فرستاد :

دنیا چو محیط است و کف خواجه نقط

پیوسته به گسرد نقطه می گردد خط

پرورده تو کسه و مه و دون و وسط

دولت ندهد خدای ، کس را به غلط

خواجه بهاء الدین این رباعی را بر پشت رقعہ او نوشت و برای او

فرستاد :

سیمد بره سفید چون بیضه بط

کآنرا ز سیاهی نبود هیچ نقط

از گله خاص مانه از جای غلط

چوپان بدهد به دست دارنده خط

(بزم ایران)

تلگراف نرسیده بود!

احمدخان ، که برای مدتی طولانی به سفر رفته بود ، ناگهان تصمیم گرفت که چند روز تعطیلی را ، که درپیش بود به خانه اش برگزدد . تلگرافی برای زنش فرستاد و سوارترین شد ولی به محض ورود به خانه زنش را با مردی هم آغوش دیده در نهایت عصبانیت خانه را ترک گفت . درهتلی مسکن کرد و تصمیم گرفت زنش را طلاق بدهد . پدر زنش که از ماجرا با خیرشده بود به سراغ او رفت و سعی کرد تا او را از این تصمیم منصرف کند و برای او گفت :

- گوش کن احمدخان ، پروین همیشه برای تو زن خوبی بوده است و اگر یکبار از او خطایی سرزده حتماً دلیلی دارد!

احمدخان جواب داد:

- فایده ندارد ، من تصمیم خودم را در مورد طلاق عملی میکنم .

پدر زنش گفت:

- پس فردا نهار را با من باش تا بازم در این مورد صحبت کنیم ، ضمناً من می روم تا پروین را باز هم ببینم بلکه دلیل قانع کننده ای داشته باشد .

احمدخان گفت:

- بسیار خوب ، نهار می آیم پیش شما ، ولیکن از تصمیم خود بر نمی گردم .

فردا ظهر احمد و پدر زنش درستورانی باهم ملاقات کردند ، پدر زن ، که پدرانه دستش را به پشت احمد میزد ، گفت:

- احمد جان ؛ من میدانستم که پروین دلیل خوبی برای این پیشامد دارد .

احمدخان گفت:

- بسیار خوب ، دلیلش چیست؟

چهره پیرمرد شکفت و گفت:

- خیلی واضح است ، آخر تلگراف توبه پروین نرسیده بود!!

(لطیفه)

شراب و متعلقات آن

- الشراب:** مایه آشوب!
 الترد والشاهد والشمع والنقل : آلات آن !
 الچنگک والمود والمزمر : ساز آن!
 الشوربا والکباب : اغذیه آن !
 الچمن والبستان : موضوع آن!
 حجر الاسود : دیگ آن!
 الزهر : شراب ناشتا!
 الفارغ : مست!
 المنازع : مثلها !
 الازاده : سرخوش !
 العاجز : مخمور !
 ملک الموت : ساقی باریش !
 قران النحسین : دو مست ریشدار که یکدیگر را بوسند !
 الجلید : هشیار در میان مستان !
 المضحکه : مست در میان هشیاران !
 المولی الاعظم : پاتوق بزرگ !
 الاجانس والسرکيس والبخدر : ضنادید شرابخانه !
 العریده : نمازی که در مجلس مستان گذارند!
 الدوزخ : مجلس غلبه !
 التماشاخانه : مثله !
 القماش والهوايي : آنچه درمستی بخشند و در هشیاری نرسانند !
 ابوالیاس : پیمانۀ بی بن !
 هادم اللذات : رمضان !
 لیلۀ القدر : شب عید !

الشیطان والبد نفس والفضول : آن که برکنار رقصه شطرنج و تخته نرد،
حریفان را تعلیم دهد!

الجنة : صحبت حبیب !

المحنة : لقای رقیب !

(عبیدزادگان)

نماز دوم از ترس نعلین شما!

عربی بدوی به مسجد پینمبر (ص) درآمد و حضرت امیر المؤمنین (ع) در مسجد حاضر بود. عرب نمازی گزارد از روی سرعت و تعجیل چنانکه نه تعدیلی در ارکان به جای آورد و نه ترتیلی در قرائت رعایت کرد. بعد از آن که خواست بیرون رود، حضرت امیر (ع) بانگ بر آورد و نعلین حواله او کرد که برخیز و نماز را اعاده کن که این نماز در حساب نیست.

عرب از ترس نعلین حضرت امیر برخاست و نمازی از روی تأنی گزارد و تعدیل و ترتیل چنانکه باید و شاید به جای آورد و در خضوع و خشوع مباله کرد. بعد از تمام شدن نماز حضرت امیر فرمود:

— ای بدوی، نه این نماز که گزاردی بهتر است ؟ گفت:

— لا والله یا امیر المؤمنین، زیرا که نماز اول که گزاردم از ترس خدا بود و نماز

دوم از ترس نعلین شما!

(لطایف الطوائف)

هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست

شنیده ام به زنی گفت مرد بد عملی

که نیست شوهر و مطلوب کامجو اینجاست
قدم گذار به مشکوی من، که خواهد گفت :

به شوهر تو که آن سرو مشکمو اینجاست ؟
چو آن کلام زن از مرد نا بکار شنید

به قلب خویش بزد دست و گفت: او اینجاست
خدا و عشق و عفافند همسر زن خوب

بهشت و شادی و فردوس آرزو اینجاست
«بهار» پرده مو بین حجاب عفت نیست

هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست

(محمد تقی ملک الشعراء بهار)